

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

دوره دوم، شماره سی و چهارم و سی و پنجم

پاییز و زمستان ۱۳۸۲، صص ۹۰ - ۶۹

درویش عباس جزئی (شاعر محلی) و گویش ادبی او

دکتر مهدی نوریان* - دکتر محمود پراتی** - احمد فاضل***

چکیده

درویش عباس جزئی، از شاعران بزرگ عهد قاجار است که دیوانی بزرگ بالغ بر ده هزار بیت در قالب‌های گوناگون و مضامین مختلف دارد. او همچون شاعران دوره بازگشت ادبی غالباً در غزل پیرو سبک عراقی و در قالب‌های قصیده، مسمط و... پیرو سبک خراسانی است.

وی مجموعاً حدود ۳۰۰ غزل، نزدیک به ۱۰۰ قصیده، ۴۰ مسمط و تعدادی ترجیع‌بند و ترکیب‌بند و رباعی و یک بحر طویل دارد. همچنین بسیاری از اشعار او در قالب مثنوی سروده شده که خود آن را «ارشاد الولد» نام نهاده است. ویژگی اصلی و ممتاز درویش در سرودن اشعار به گویش محلی گزی است. این گویش از گویش‌های مرکزی ایران است که هم اکنون در شهر گز برخوردار و بسیاری از نقاط استان اصفهان متداول است.

واژه‌های کلیدی

درویش عباس جزئی، شعر به زبان محلی، گویش محلی، گویش ایران مرکزی، سبک شعری، ویژگی‌های شعری، معرفی یک غزل با گویش محلی.

*- دانشیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.

** - استادیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.

*** - عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین.

مقدمه

فرهنگ گرانقدر ایران زمین، دارای ابعاد گسترده‌ای است که هر بعد از آن در تکامل این فرهنگ نقشی غیر قابل انکار دارد. یکی از سرمایه‌های عظیم فرهنگی این مرز و بوم، وجود گویش‌های گوناگون است که عنایت بیشتر به آنها ممکن است منشأ آثار پربرکتی در زمینه‌های مختلف باشد. متأسفانه بسیاری از گویش‌ها به علت اینکه فقط در افواه مردم جاری بوده و به نوشتار در نیامده است به مرور زمان و با دخالت و تأثیر زبان رسمی از میان رفته و حتی اثری از آن باقی نمانده است.

گویش گزی از گویش‌های مرکزی ایران با توجه به شواهد و قراین متعدد، ریشه در زبان‌های باستانی دارد، به عللی ماندگار گشته و پایدار خواهد ماند. یکی از دلایل ماندگاری این گویش وجود دیوان شعر گرانسنگ شاعر بزرگ درویش عباس جزئی است که ادبیاتی ارزشمند برای این گویش محسوب می‌شود. همین به کتابت در آمدن، آن هم در قالب زیباترین نوع بیان، یعنی شعر رمز بقای این گویش است. در این مقاله، به معرفی شاعر و برخی ویژگیهای گویش او می‌پردازیم.

درویش عباس جزئی

درویش عباس جزئی متخلص به «جزی» از شاعران عهد قاجار، در سال ۱۲۶۴ هجری قمری در «گز برخوار» دیده به جهان گشود. این شاعر استعداد خویش را در سرودن شعر به گویش محلی گزی آشکار ساخت تا زبان مادریش را که گوهری ارزشمند از گنجینه گویش‌های اصیل ایرانی است برای همیشه در تاریخ زبان و ادب فارسی ماندگار سازد. وی پس از کسب تحصیلات مقدماتی، علی‌رغم ناملایمات زندگی و محرومیت‌های خانوادگی، با همت والای خود برای مدتی از شهر و دیار خود کوچ می‌کند و به سیر آفاق دست می‌زند و علاوه بر سلوک روحی، با مطالعه آثار گذشته و کسب معارف زمانه، به مقامات بلند علمی و فکری نایل می‌شود، خود می‌گوید:

بسا بمکه سفرها را، بسا بمخون کتابا را

که تا وینان بشام در چنگ آران زلف دلدارا

یعنی «بسیار سفر کردم و کتاب‌ها خواندم تا ببینم می‌توانم زلف دلدار را به چنگ آرم»
آن‌گونه که از اشعار او بر می‌آید آثار بزرگانی چون سعدی، نظامی، حافظ، انوری، عطار،

سنایی، مولوی، ناصر خسرو، جامی، نجم‌الدین رازی و... را مطالعه کرده و از آنها بهره برده است. این شاعر بزرگ سرانجام در سال ۱۳۲۳ ه. ق چشم از جهان فرو بست.

سبک شعری و قالب‌های ادبی

درویش عباس مانند بیشتر شاعران عهد قاجار، از گویندگان دوره بازگشت ادبی محسوب می‌شود و به‌طور کلی در غزل به شیوه سبک عراقی سخن می‌گوید و در قصاید و مسمطات و... به سبک خراسانی متمایل است.

در مورد کاربرد واژه‌ها و زبان شعری او باید گفت شاکله اصلی و چهارچوب کلی اشعار او به گویش محلی است، اما در خلال آن از کلمات فارسی رسمی نیز استفاده کرده است که بخشی از آن به اقتضای شعر و ضرورت اوزان و قافیه‌ها و زیبایی کلام بوده و بخشی را هم به عمد به کار برده است.

مجموعه اشعار درویش، بالغ بر ده هزار بیت در قالب‌های زیر است:

الف - غزل

این قالب ادبی، بخش اعظمی از دیوان او را تشکیل می‌دهد که مجموعاً ۲۹۸ غزل می‌باشد. مضامین این مجموعه عمدتاً عارفانه و عاشقانه است که احساسات و ترنمات درونی و روحی خود را به زیبایی تمام به تصویر کشیده و باید گفت بیشترین هنر او در غزلیاتش جلوه گر شده است.

همان‌گونه که اشاره شده رنگ و بوی سبک عراقی در این اشعار مشهود است. شاعر غزلیات خود را گاهی به اقتضای غزل‌هایی از شاعران معروف سبک عراقی سروده است. به‌عنوان مثال غزلی دارد با این مطلع:

ای که از ریشه بی‌مهری و از تخم جفایی

راست بژوازه هو سعدی که چه بی‌مهر و وفایی

که با تضمین از این غزل سعدی سروده است:

من ندانستم از اول که تو بی‌مهر و وفایی عهد ناپستن از آن به که ببندی و نیایی
یا در اقتضای این غزل حافظ:

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

می‌گوید:

هر آن نگار که در عهد سست بنیادو

خواژ منی که نظیر چراغو و بادو

... به پا به ساقی که «استاد» خب بیانش که

بریز باده که بنیاد عمر بر بادو

معنی دو بیت: هر آن یار و نگاری که در عهد و پیمان، سست بنیاد است با او منشین که نشست و برخاست با او نظیر چراغ و باد است.

.... ای ساقی بر پا خیز که استاد (حافظ) چه خوب بیان نموده: «بریز باده که بنیاد عمر بر باد است».

علاوه بر این، تضمین‌هایی از شعرای معروف مثل حافظ، سعدی، مولوی، نظامی و جامی و... دارد به‌عنوان مثال می‌گوید:

مظنه خواجه حافظ خال گندمگون تو بیژدی

که بژوات آدم خاکی کی شو زین دام و زین دانه

mazanne xâ:je hâ:fez xâ:le gandomgu:ne to biždi

ke bežvât â:dame xâ:ki küšu zin dâ:mo zin dâ:ne**

معنی بیت: «گویا خواجه حافظ خال گندمگون تو را دید که فرمود آدم خاکی از این دام و دانه به در می‌رود».

یا از جامی تضمین کرده می‌گوید:

آن وځ بو چشم جامی رخ توژ بیدی بژات

یا من بدا جمالک فی کل مابدا

ân vax bo çöşme jâ:mi roxe tož bidi bežât

معنی بیت: «آن زمان بود که چشم «جامی» چهره تو را دید و گفت: ای کسی که در هر چه پیدا است جمال و زیبایی تو جلوه گر شد.»

مواردی از این قبیل، زیاد است که به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

ب - قصیده

شاعر تعداد ۹۲ قصیده دارد. مضامین قصاید او وصف، مدح، پند و اندرز و حکمت می‌باشد. بخشی از مضامین مدحی او در ستایش نبی مکرم اسلام (ص)، امام علی (ع) و اهل بیت (ع) است. ممدوحان زمان او غالباً از خوانین و متمولین می‌باشند که برای دریافت صلّه و امرار معاش، به مدح آنان پرداخته است.

تعدادی از این قصاید با تغزل آغاز و به شریطه و دعا ختم می‌شود و تعدادی نیز بدون تغزل است. زبان قصاید، زبانی نسبتاً ساده و روان و به شیوه سبک خراسانی می‌باشد. در چهار قصیده، به تجدید مطلع دست زده است و بزرگترین قصیده او ۱۲۴ بیت دارد. گفتنی است که یکی از عیوب مشهود در این‌گونه شعرهای او تکرار قافیه می‌باشد که خود نیز گاهی به این عیب تکرار یا وجود شایگان‌های خفی و جلی در اشعارش اشاره کرده است.

ج - مسمط

درویش حدود ۴۰ مسمط دارد که غالباً مسدس و مخمس است. مضمون این شعرها توصیف زیبا از مناظر طبیعی، فصول بهار و خزان و اعیاد مذهبی و ملی است. همچنین ستایش‌های دلنشینی از اهل بیت عصمت و طهارت به‌ویژه حضرت علی (ع) دارد. در بخشی از مسمطات با مدح و دعای ممدوحان زمان خود، شعر را به پایان برده است.

د - مثنوی

بخشی بزرگی از مجموعه اشعار درویش را مثنوی‌های او تشکیل می‌دهد که اگر چه در نسخ خطی در کنار اشعار دیگرش به کتابت در آمده است، باید آنرا یک اثر جداگانه قلمداد کرد؛ زیرا خود او آنرا «ارشاد الولد» نامیده است و بخش مستقلی تلقی می‌گردد. فضایی که بر مثنوی‌های او حاکم است نشان می‌دهد که این اشعار را اغلب تحت تأثیر حالات روحی و عوالم درونی خویش سروده به همین علت گاهی پراکندگی و آشفتگی در مضامین و مفاهیم آن مشهود است و گاهی در بعضی موارد، همچون نظمی است که خلأ هنری و استحکام ادبی را در آن می‌توان ملاحظه کرد. البته در بعضی قسمت‌ها هم ساقی‌نامه‌های زیبا و دلنشین و ارزنده‌ای دارد.

علاوه بر موارد یاد شده چند ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، دوبیتی، رباعی و یک بحر طویل در دیوان او موجود می‌باشد.

اوزان عروضی

اشعار درویش در قالب بحور عروضی رایج و متعارف، سروده شده است. مثل بحور رمل، هزج، رجز، متقارب، مجتث، مضارع، منسرح، خفیف، سریع و... نکته بسیار حایز اهمیت و قابل توجه برای زبان‌شناسان و گویش‌پژوهان در این است که چگونه شاعری، اشعار محلی را با این روانی در قالب اوزان عروضی متداول می‌ریزد. اصولاً سرودن شعر به گویش محلی کار دشواری است و این مطلبی است که خود شعرای گویشور به آن اذعان دارند. یکی از دلایل قدرت و قوت شاعری درویش عباس جزئی از همین جا بر می‌آید. دیوان بزرگی با این حجم گسترده سرودن، سروده‌ها را در قالب بحور عروضی ریختن، این‌همه قافیه جور کردن، اشعار را با آرایه‌های گوناگون و ذوق هنری و ادبی آراستن، بیانگر توانایی شاعر از طرفی و غنای آن گویش از سوی دیگر است.

آرایه‌های ادبی

در مورد آرایه‌های ادبی، بسیاری از صنایع لفظی و معنوی بدیعی و آرایه‌های بیانی مثل تشبیه، استعاره، جناس، تلمیح، تضاد، لف و نشر، واج‌آرایی، تصدیر، طرد و عکس، ترصیع، ردالمطلع، ردالقافیه و... در اشعارش دیده می‌شود. برای اینکه از این قسمت بدون ذکر مثال نگذشته باشیم فقط به ذکر چند نمونه از آرایه جناس اشاره می‌کنیم و در قسمت پایانی مقاله، ضمن بررسی یک غزل به آرایه‌های آن نیز خواهیم پرداخت:

۱- جناس بین «راز» (به معنی «سر») و «راز» (به معنی «زنبور» در گویش گزی)

راز عشق و راز دل را ای جزئی محرم نهو

هر که را بدکرته آخر ذونبه ددتو همچه راز

râ:ze ešq o râ:ze del râ ey Jazi mahram nehu

harke râ: bedkarte â: xer zunbe dadtu hamče râ:z

معنی بیت: «ای جزئی برای سر عشق و راز دل محرمی وجود ندارد. هر که را (محرم) کردی آگاه باش که سرانجام تو را مثل زنبور (راز) نیش می‌زند».

در این بیت علاوه بر آرایه جناس تام، آرایه تصدیر (ردالعجز علی الصدر) نیز

وجود دارد.

۱- جناس بین «شانه» (شانه سر) و «شانه» (به معنی «می‌روم»).

چون شانه را به سنبل زلف آشنا کیره

شانه مَو یک طرف خُو دل و شانه یک طرف

çun şâ:ne râ: be Sonbole zolf â:šnâ: kere

şâ:ne mo yek teraf xo del o şâ:ne yek teraf

معنی بیت: «وقتی شانه را با سنبل زلف آشنا می‌کنی، من با دل به یک طرف می‌روم و شانه به سویی دیگر متمایل می‌شود.»

۳- جناس بین «ورطه» (گرداب) و «ورته» (به معنی «افتاده‌ای»).

اسیر زلفش و خالش نیی، چه دونه چه مونو

رسه به حال دلاما، اگر به ورطه‌ای ورته

asi:re zolfoş o xâ:loş nei: çe zu:ne çemun u

rase be ha:le delâ:mâ egar be vartei varte

معنی بیت: «تو که اسیر زلف و خال او نیستی چه می‌دانی ما چه می‌کشیم؟ اگر به ورطه‌ای افتاده باشی، به حال دل ما می‌رسی.»

چند نکته آوایی و واژگانی

۱- تلفظ حروف و صداها و مخارج ادای آنها در گویش گزی با زبان فارسی تفاوتی ندارد؛

اما دو مصوت ویژه در این گویش هست که در زبان فارسی وجود ندارد:

اول مصوتی که تلفظ آن حالتی بین ضمه و کسره و به عبارتی تلفیقی از این دو

حرکت دارد. و دوم مصوتی که حالتی بین دو مصوت بلند (آ / â) و (او / U) پیدا می‌کند.

مصوت اول را در آوانگاری به خط فوتتیک با «ö» و مصوت دوم را با «ña» نشان داده‌ایم.

۲- تعدادی واژه در دیوان درویش به کار رفته که امروزه منسوخ شده و کاربردی ندارد و

بسیاری از مردم آن محل هم معنی آنها را نمی‌فهمند.

۳- بعضی حروف در واژه‌هایی که در دیوان به کار رفته، امروزه به حروف دیگری تبدیل

شده است مثل:

تبدیل «ژ» به «همزه»: واژییه ← واژییه

تبدیل «ه» به «همزه»: هتان ← اتان، هو ← او، ...

تبدیل «ت» به «د»: غمت ← غماد، یارت ← یاراد
 تبدیل «ش» به «ژ»: وقتش ← وقتاژ، یارش ← یاراژ..
 در دو مورد اخیر، علاوه بر ابدال حروف، شاهد تغییر مصوت کوتاه به بلند نیز هستیم.

ویژگی ممتاز درویش در سرودن شعر محلی
 گویش گزی، از گویش‌های اصیل و قدیمی مرکزی ایران است که نواحی گسترده‌ای از استان اصفهان و حتی نقاطی در خارج از آن را تحت پوشش دارد.
 در اصفهان قدیم نیز مردم با گویشی نزدیک به همین گویش سخن می‌گفته‌اند و شواهد متعددی از متون قدیم از جمله سه غزل اوحدی مراغه‌ای و نمونه‌هایی از فهلویات قدیم، حاکی از این امر است.

بررسی خصایص این گویش و پرداختن به کم و کیف آن خود مقاله مستقلی را می‌طلبد و بدیهی است که این مقاله حوصله بسط مطلب را نخواهد داشت، زیرا هدف در اینجا معرفی شاعر آن است با این حال بهتر این است که سیمای مرحوم درویش و نوازش گویش او را در غزلی زیبا و عارفانه از دیوانش مشاهده کنیم تا این مجمل جمیل، ما را از مفصل قصه بی‌نیاز سازد. به عبارتی روشن‌تر، با ذکر غزلی از او، هم به منش فکری و هنری شعری وی پی ببریم و هم گوشه‌ای از ویژگیهای زبانی و دستوری گویش گزی را تجزیه و تحلیل نماییم.

غزلی از درویش با وزن «مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن»

۱- ای طایر قدسی بپشه وا منتظران را

یار آمه و فاشژ بیکه اسرار نهران را

ey tâyere qodsi beše vâ: montazerân râ

yâ:r â:me vo fâ:šož beke asrâ:re nahân râ

ای طایر قدسی، برو به منتظران بگو که یار آمد و اسرار نهران را فاش کرد.

۲- از ابرو و مژگان پی صیادی دل‌ها

بنگر چه خوش آراسته هو تیر و کمان را

az öbrü vo možgân peye sayyâ:diye delhâ

bengar çe xoş â:râ:ste hu tir o kâmân râ

ببین برای شکار دل‌ها، چه زیبا از ابرو و مژگان، تیر و کمان آراسته است.

۳- هر کوم که انکار کِرنِدونه، بژون وا

پس این چه جوانی و جمال است جهان را

har ku:m ke enkâ:r kerendune bežun vâ

pas in çe javâ:niyyo jamâ:l ast Jahân râ

به هر کدام که انکار می‌کنند بگو: پس این چه جوانی و جمالی است که برای جهان جلوه گر شده است.

۴- خَه خَه که به یک جلوه، وجودش کِه عدم را

بَه بَه که به یک عشوه، یقینش که گمان را

xah xah ke be yek jelve voju:doš ke adam râ

bah bah ke be yek ešve yaqi:noš ke gamân râ

مرحبا که با یک جلوه به عدم، هستی بخشید و آفرین که با یک عشوه، گمان را به یقین مبدل کرد.

۵- پَف کِه سَرَجِ لفظ که خورشید بر آمه

بیدی چه معانی را، واخوس بیان را

pof ke: saraje lafz ke xoršid bar âme

biddi çe maâ:ni: râ vâ:xu:s bayân râ

چراغ لفظ را خاموش کن که خورشید بر آمد. وقتی معانی را دیدی، بیان را رها کن و دور انداز.

۶- مَا الْحَق ز چه واژه که حق اینیشته به پیشت

نون هِسُو ورت، وِشْت اِگر هو بَخُو نان را

malhaq ze çe vâ:ze ke haq i:nište be pi:šot

nun hessu varot veššet egar hu boxo nân râ

برای چه می‌گویی حق چیست و کجاست؟ حق پیش تو نشسته است. نان نزد تو نهاد شده اگر گرسنه‌ای از آن بخور.

۷- آن موی که همیشه حجابات رُخش بُو

از روی پَشْرُ خُوست و عیانُش که نهان را

ân mu:y ke hammi:še hejâ:bâ:te roxoš bo

az ru:y pašořxost o ayâ:noš ke nahân râ

آن موی را که همواره حجاب رخسار او بود از چهره کنار زد و جمال نهان را عیان نمود.

۸- گرمای قیامت بشو پی کارش، از آن رو

بیژگیت رُخش از کف خورشید، عنان را

garmâ:ye qiyâ:mat bešo Pöy kâroš az ân ru

bizgi:t roxoš as kafe xorši:d anân râ

از آن روزی که چهره تابانش عنان از کف خورشید ربود. گرمای قیامت پی کار خود رفت.

۹- زاهد که حرومش کته بُو می، زوقونُش ون

بر چشم کَشو خاک ره پیر مغان را

zâ:hed ke haru:moš kate bo: mey zuqunoš ven

bar çöšm kašu xâ:ke rahe pi:re moqân râ

زاهدی که می را حرام کرده بود، بین اکنون چگونه خاک راه پیر مغان را بر چشم می‌کشد.

۱۰- اندر می و میخانه گرانیش بِخُوسه

آنی که سُبک وژگیته بُو رطل گران را

andar mey o meyxâ:ne gerâ:ni:š bexosse

a:ni: ke sobok veřgite bo rattle gerân râ

آنی که پیمانۀ سنگین را سبک و راحت برداشته بود، در می و میخانه چه گرانی انداخته است.

۱۱- چشمُش همه بر مُو مژه‌زا داغ نُنونه

از بخت مو هو بیمته این خواب گران را

çöšmoš hame bar mo möžežâ:dâ:q nanu:e

az baxte mo hu beymote in xâ:be gerân râ

چشمش برای من مژه باز نمی‌کند. از بخت من است که به این خواب گران عادت کرده است.

۱۲- در منزلمون بوره که در هر قدم ای جان

مَنّت بگَشیمون و بریژیم روان را

dar manzelomun bu:re ke dar har qadam ey jân

mennat bekaši:mu:n o beri:ži:m ravâ:n râ

ای جان به منزلمان بیا که در هر قدم منت می کشیم و روان نثار قدمت می کنیم.

۱۳- چون جلوه کِری همچو تو طاووس خرامی

گوش بوئییه چطو داره دل بال فشان را

çun jelve kerî hamçe to tâ:vu:se xorâ:mi

guş bu:e çeto: dâ:re dele bâ:lfeşân ra

وقتی تو مثل طاووس خرامی جلوه می کنی، چگونه می توان دل بال فشان را نگه داشت.

۱۴- چون شمع جزئی آتش دل فاش مسازه

سر گوده نَشووا، بِشه گوش دار زبان را

çun şa:m jazî â:taşe del fâ:ş masa:ze

sar gu:de naşu: vâ: beşe guşdâ:r zabân râ

ای جزئی، مثل شمع آتش دل را فاش مکن. اگر می خواهی سرت به باد نرود، برو زبان را نگه دار.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ویژگیهای واژگانی، زبانی، ادبی و دستوری غزل

بیت اول

الف - واژه های گزی

۱- بشه / beše: برو. این واژه از ریشه «شدن» است که در متون فارسی گذشته به همین معنای «رفتن» به کار رفته است.

۲- وا / vâ: این واژه در گویش گزی در سه معنی به کار می رود: بگو، آنجا، باد، البته این کلمه در معنای فعلی، معمولاً همراه پیشوند آمده است و به معنی «بگو» می باشد.

۳- آمه / â:me: آمد، واژه های «اومه» و «بومه» نیز به همین معنی و با کاربرد بیشتری در گویش به کار می رود.

۴- فاشر بکه / fâ:šoʒ beke / فاش کرد.

ب - نکات دستوری (افعال)

۱- یشه / be-š-e: فعل امر مفرد (برو) از مصدر «شومون / šoumun»

(e) شناسه یا وند فاعلی + (š) ستاک فعل + (be) پیشوند فعلی: ساخت → فعل
صرف فعل ماضی ساده آن:

رفتیم: بیشوام / bö-šo-em رفتن: بیشویان / bö-šo-(y)ân

رفتید: بیشوید / bö-šo-id رفتی: بیشویی / bö-šo-i

رفتند: بیشوئند / bö-šo-end رفت: بیشو / bö-šo

همان‌طور که ملاحظه می‌شود شناسه‌های فاعلی به صورت زیر هستند:

اول شخص جمع: em اول شخص مفرد: ân

دوم شخص جمع: id دوم شخص مفرد: i

سوم شخص جمع: end سوم شخص مفرد:

نکته: در گویش گزی، شناسه‌های ماضی در افعال لازم، بعد از ریشه یا ستاک فعل قرار می‌گیرد و در افعال متعدی قبل از ریشه می‌آید و از این جهت شباهت و قرابت با زبان پهلوی دارد.

برویم: بشم / be-š-em بروم: بشان / be-š-ân

بروید: بشید / be-š-id بروی: بشه / be-š-e

بروند: بشند / be-š-end برود: بشو / be-š-u

صرف مضارع اخباری از این فعل:

می‌رویم: شمه / š-m-e می‌روم: شانه / š-ân-e

می‌روید: شیده / š-id-e می‌روی: شیهه / š-i-(y)e

می‌روند: شنده / š-end-e می‌رود: شوئه / š-u-e

نکته: نشانه «e» همیشه در آخر مضارع اخباری و ماضی استمراری به کار می‌رود. این نشانه همان «ā» است که در متون قدیم فارسی، در آخر افعال به کار می‌رفته و به معنای «می» بوده است؛ مثل این عبارت گلستان سعدی: «اگر جور شکم نیستی، هیچ مرغ در دام صیاد نیوفتادی و صیاد خود دام نهادی».

شناسه یا وندهای فاعلی در مضارع عبارت‌اند از:

| | |
|------------------|------------------|
| اول شخص جمع: em | اول شخص مفرد: ân |
| دوم شخص جمع: id | دوم شخص مفرد: e |
| سوم شخص جمع: end | سوم شخص مفرد: u |

۲- وا (vâ) / بوا (bevâ) فعل امر مفرد (بگو) از مصدر «واتامون / vâtâmun»

نکته: علامت مصدر در گویش گزی «mun» یا «âmun» است. یعنی اگر فعل به حرف یا صامت ختم شود، نشانه «âmun» می‌گیرد و اگر به مصوت ختم شود با «mun» می‌آید. تفاوت این فعل با فعل قبلی در لازم و متعدی بودن آن است و همان‌طور که قبلاً اشاره شد در ماضی شناسه‌های فاعلی در افعال لازم بعد از ریشه و در افعال متعدی قبل از ریشه می‌آیند.

بنابراین، نوع شناسه و صرف ماضی آن با فعل قبلی (بشه) متفاوت خواهد بود:

صرف ماضی ساده:

گفتیم: be-m-vât گفتیم: be-mun-vât

گفتی: be-d-vât گفتید: be-dun-vat

گفت: be-ž-vât گفتند: be-žun-vât

شناسه‌های فاعلی در فعل فوق عبارت‌اند از:

اول شخص جمع: mun اول شخص مفرد: m

دوم شخص جمع: dun دوم شخص مفرد: d

سوم شخص جمع: žun سوم شخص مفرد: ž

نکته: در محاورهٔ امروزی گویش حرف «واو» از فعل مذکور حذف شده است: بمات، بژات،... مضارع اخباری و التزامی این فعل مثل فعل قبلی است و از توضیح بیشتر خودداری می‌کنیم.

۳- آمه / اومه / بومه: فعل ماضی، سوم شخص مفرد (آمد)، از مصدر «umö:mun».

صرف ماضی این فعل و نوع شناسه‌ها مثل فعل شمارهٔ ۱ است و نیازی به ذکر مجدد آن نیست. مضارع التزامی آن بدین صورت است:

بیاییم: bi-y-em بیایم: bi-y-ân

بیایید: bi-y-žd بیایی: bi-y-e

بیایند: be-y-end بیاید: bi-y-u

مضارع اخباری فعل:

می آیم: y-em-e می آیم: y-ân-e

می آید: i-d-e می آید: i-y-e

می آیند: y-end-e می آید: y-u-e

امر جمع: bi-i-d, امر مفرد: bu-r-e

نکته: همان‌طور که مشاهده شده بجز امر مفرد، ریشه فعل «y» می‌باشد.

۴- فاشز بکه / fâš-oš be-ke فعل ماضی ساده، سوم شخص مفرد (فاش کرد) از مصدر

کردن: کرتامون / kartâmun

(ke) ریشه فعل + (be) پیشوند فعلی + (z) شناسه یا وند فاعلی + (fâš) اسم:

ساخت فعل

نکته:

۱/۴- در افعال مرکبی مثل فعل فوق، شناسه فاعلی از فعل جدا شده و به اسم قبل از آن

افزوده می‌گردد.

۲/۴- پیشوند فعلی (be) در افعال مرکب، الزامی نیست و معمولاً هم بدون پیشوند به کار

می‌رود، ولی در افعال ساده با پیشوند استعمال می‌شود.

۳/۴- اگر فعل فوق به صورت ساده و بدون اسم بخواهد صرف شود، شناسه فاعلی قبل

از ریشه می‌آید، به صورت زیر:

کردیم: be-mun-ke کردم: be-m-k-e

کردید: be-dun-ke کردی: be-e-ke

کردند: be-zun-ke کرد: be-z-ke

۴/۴- مضارع اخباری آن می‌شود فاش می‌کند: fâš-ker-u-e

بیت دوم

الف - واژه گزی

۱- هو / hu: است. توضیح اینکه در محاوره امروزی «ه» به «همزه» تبدیل شده و

به صورت «او» به کار می‌رود.

۲- ابرو / öbrü: ابرو هر دو مصوت ویژه گویش گزی در این واژه به کار رفته است. یعنی

تلفظ همزه، حالتی بین ضمه و کسره دارد و تلفظ «ر» حالتی بین مصوت‌های کشیده «او»

و «ای».

ب - آرایه های ادبی

- ۱- تشبیه: ابرو به کمان و مژگان به تیر مانند شده است.
- ۲- تناسب یا مراعات النظیر: در ابرو و مژگان و نیز در تیر و کمان.
- ۳- لف و نشر مشوش: در ارتباط تیر و مژگان و کمان به ابرو.

ج - نکات دستوری

آراسته هو / ârâst-e-h-u: فعل ماضی نقلی، سوم شخص مفرد.
 البته در این ترکیب فقط بخش شناسه ای آن گویشی است که صورت شناسه ای و فعل ربطی بودن آن یکسان است و به صورت زیر صرف می شود:

| | | | |
|--------------|-------|------------|------|
| هستیم / ایم: | h-em | هستم / ام: | h-ân |
| هستید / اید: | h-id | هستی / ای: | h-e |
| هستند / اند: | h-end | هست / است: | h-u |

بیت سوم

الف - واژگان

- ۱- هرکوم / har-kum: هر کدام
- ۲- کیرندونه / kerendune: می کنند. این فعل بدون شناسه دوم یعنی «un» هم با همین معنی به کار می رود، یعنی به صورت: کونده / kerende
- ۳- بزون وا / bežun vâ: به آنها بگو

ب - آرایه ادبی

واج آرایبی زیبایی در دو حرف: حرف «ک» در مصراع اول و حرف «ج» در مصراع دوم

ج - نکات دستوری

۱- کیرندونه / ker-end-un-e: فعل مضارع اخباری: سوم شخص جمع
 (e) نشانه استمراری + (un) شناسه فاعلی دوم + (end) شناسه فاعلی + (ker) ریشه فعل: ساخت - فعل
 نکته:

۱/۱- ظاهراً شناسه فاعلی دوم برای تأکید بیشتر بر فعل صورت می گیرد. در محاوره فارسی هم گاهی یک فعل با دو ضمیر به کار می رود، مثل رفتندشان یا آنها رفتندشان.

۱/۲- دو ضمیری بودن این فعل در مضارع اخباری فقط می‌تواند در صیغه‌های دوم شخص و سوم شخص جمع به کار رود و در مضارع التزامی در هر سه صیغه جمع استعمال می‌شود.

۱/۳- صرف فعل مذکور بدون ضمیر دوم به صورت زیر است:

می‌کنیم: ker-em-e می‌کنم: ker-ân-e

می‌کنید: ker-id-e می‌کنی: ker-i-(y)e

می‌کنند: ker-u-e می‌کند: ker-u-e

۲- بزون وا / be-žun-vâ: فعل امر مفرد به همراه متمم جمع: به آنها بگو

(vâ) ستاک فعل + (žun) ضمیر متممی جمع + (be) پیشوند فعلی: ساخت → ترکیب.

صرف این فعل با ضمایر متممی دیگر چنین است:

به ما بگو: be-mun-vâ به من بگو: be-m-vâ

به آنها بگو: be-žun-vâ به او بگو: be-ž-vâ

بیت پنجم

الف - واژگان

۱- پُف که / pof ke، پف کن، خاموش کن

۲- سَرَج: مخفف سراج به معنی چراغ

۳- برآمده: برآمد

۴- بیدی / bididi: دیدی

۵- واخوس / vâxus: دورانداز

ب - آرایه‌های ادبی

۱- سَرَج لفظ: اضافه تشبیهی

۲- ایهام تناسب در معانی و بیان

ج - نکات دستوری

۱- که / ke: فعل امر مفرد (کن)، از مصدر «کرتامون / kartâmun»

امر جمع این فعل می‌شود: کرید / ker-id به معنی «کنید». توضیح بیشتر در بند ۴

از نکات دستوری بیت اول آمده است.

۲- برآم / bar-ame: فعل ماضی ساده، سوم شخص مفرد (برآمد). توضیح بیشتر در بند ۳ از نکات دستوری بیت اول آمده است.

۳- بیدی / bi-d-di فعل ماضی، دوم شخص مفرد (دیدی)، از مصدر «دیامون / diyâmun»: (di) ستاک فعل + (d) شناسهٔ فاعلی + (bi) پیشوند فعلی: ساخت فعل نکته: پیشوند «be» به علت همجواری با مصوت کشیده «di» به «bi» تبدیل شده است. صرف صیغه‌های این فعل به صورت زیر است:

| | | | |
|--------|-----------|-------|---------|
| دیدیم: | bi-mun-di | دیدم: | bi-m-di |
| دیدید: | bi-dun-di | دیدی: | bi-d-di |
| دیدند: | bi-žun-di | دید: | bi-ž-di |

نکته: ریشهٔ ماضی این فعل «دی / di» است و ریشهٔ مضارع آن «ون / ven». بنابراین صرف مضارع التزامی آن چنین است:

| | | | |
|--------|------------|-------|-----------|
| بینیم: | be-ven-em | بینم: | be-ven-ân |
| بینید: | be-ven-id | بینی: | be-ven-e |
| بینند: | be-ven-end | بیند: | be-ven-u |

و مضارع اخباری آن:

| | | | |
|-----------|-----------|----------|------------|
| می بینیم: | ven-em-e | می بینم: | ven-ân-e |
| می بینید: | ven-id-e | می بینی: | ven-i-(y)e |
| می بینند: | ven-end-e | می بیند: | ven-u-e |

۴- واخوس / vâ-zus: فعل امر مفرد (دور انداز)، از مصدر «واخوسامون / vâxossâmun» نکته:

۴/۱- این ریشه از فعل با پیشوندهای مختلف و در معانی متفاوتی به کار می‌رود:

با پیشوند «da»: daxus به معنای بینداز

یا پیشوند «be»: bexus به معنای بزن

۴/۲- شناسه‌های فعل مذکور در صرف صیغه‌های ماضی، قبل از ریشه می‌آید.

vâ-m-xos, vâ-d-xos, vâ-ž-xos,

و در صرف صیغه‌های مضارع بعد از ریشه قرار می‌گیرد.

vâ-xus-ân-(e), vâ-xus-e(i-y-e), vâ-xus-u(e),

۴/۳- ریشهٔ ماضی این فعل «xos» یا «xost» و ریشهٔ مضارع آن «xus» می‌باشد.

بیت ششم

الف - واژگان

۱- واژه / vâže: گویی

۲- اینیشته / inište: نشسته. این واژه بدون پیشوند «ā» نیز در همین معنی کاربرد دارد.

۳- نون / nun: نان ۶- ور / var: نزد

۴- هِسُو / hessu: نهاده، گذاشته ۷- هو / hu: هست

۵- وِشَه / vešše: گرسنه ۸- بُخو / boxo: بخور

ب - نکات دستوری

۱- واژه، واژیبه vâž-i-(y)e فعل مضارع دوم شخص مفرد: گویی، می‌گویی

۱/۲- در محاوره امروزی، حرف «ژ» به «همزه» تبدیل شده است.

۲- اینیشته / i-ništ-e فعل ماضی نقلی، سوم شخص مفرد، از مصدر «iništâmun» یا «ništâmun».

نکته:

۱/۲- ماضی این فعل هم با پیشوند «ā» و هم بدون آن به کار می‌رود، اما مضارع با پیشوند همراه است.

۲/۲- صیغه سوم شخص مفرد از این فعل می‌تواند با شناسه یا بدون آن به کار رود،

نشسته است: اینیشته‌او / i-ništ-e-u نشسته: اینیشته / i-ništ-e

۲/۳- ریشه ماضی فعل مذکور «ništ» و ریشه مضارع آن «ni» می‌باشد.

i-ni-(y)ân-(e) , i-ni(y)e , i-ni-(y)u ,

برای اجتناب از طولانی شدن مقاله، نکات برجسته ابیات هفتم تا چهاردهم را

به طور اجمال، جمع‌بندی کرده، به آن اشاره می‌کنیم:

الف - معنی واژه‌های محلی

بیت ۷- کرد: ke، عقب انداخت، کنار زد: pašož xost، بود: bo

بیت ۸- گرفت: bižgit، رفت: bešo

بیت ۹- کرده بود: karte bo یا kate bo، اکنون: zuqun

بیت ۱۰- برداشته بود: vežgite bo، انداخته: bexosse

بیت ۱۱ - مژه‌اش را: mōžezâ, من: mo, آموخته شده: عادت کرده: bey mote, باز نمی‌کند: dâq nanue

بیت ۱۲ - بکشیم: bekašimun, بیا: bure, بریزیم: berižim / berežim

بیت ۱۳ - چطور: çetou, می‌شود، می‌توان: bue, کنی: ker / e

بیت ۱۴ - نرود: našu, می‌خواهی: gude, نگه‌دار: guš dâr, برو: beše

باد vâ

ب - آرایه‌های ادبی

بیت ۸ - اغراق، کنایه (عنان از کف ربودن)

بیت ۱۰ - جناس: گران (مقابل ارزان) با گران (سنگین)

طباق: سبک و گران

تناسب: رطل و می و میخانه

بیت ۱۳ - تشبیه (معشوق به طاووسی خرامی)

بیت ۱۴ - تشبیه (شاعر به شمع)

استعاره (آتش استعاره از عشق)، کنایه (سر به باد رفتن)، واج آرایبی (در حرف «ش»)، ایهام تناسب (بین گوش، در ترکیب «گوش‌دار» و زبان).

ج - نکات دستوری

در این قسمت فقط به افعال و نکاتی اشاره می‌شود که در موارد فوق نیامده است.

بیت ۸ - بیژگیت / bi-ž-git: فعل ماضی ساده، سوم شخص مفرد (گرفت) از

مصدر gitâmun, (git) ریشه فعل + (ž) شناسه فاعلی + (bi) پیشوند فعلی:

ساخت فعل

نکته:

۱- در محاوره امروزی «t» از آخر فعل حذف شده است.

۲- ریشه مضارع این فعل «gir» است

(بگیرد) bi-gir-u: مضارع التزامی، (می‌گیرم) gir-ân-e مضارع اخباری

۳- همین ریشه فعل با پیشوندهای دیگر و با معانی متفاوت به کار می‌رود:

بگیرد: bi-gir-u, (ماضی این فعل در بیت دهم آمده است) بردار: ve-gir-u

روشن شود: di-gir-u

بیت ۹- حروم‌ش کته بو / ca(r)t-e-bo, harum-oš: فعل ماضی بعید، سوم شخص مفرد (حرام کرده بود).
 (bo) ریشه فعل کمکی + (e) نشانه صفت مفعولی + (cart) ریشه فعلی + (oš) ضمیر فاعلی + (harum): اسم
 نکته:

۱/۱- «r» در ریشه فعل به ضرورت شعری حذف شده است

۱/۲- ریشه فعل در ماضی ساده «ke» و در انواع دیگر ماضی «kart» است.

۲- کشو / kaš-u: فعل مضارع التزامی، سوم شخص مفرد (کشد) از مصدر kašâmun

بیت ۱۱- ۱- داغ نوئه / dâq-na-nu-e مضارع اخباری، سوم شخص مفرد (باز نمی‌کند) از مصدر dâq nâ:mun.

(e) نشانه استمراری + (nu) ریشه فعل + (na) علامت نفی فعل + (dâq) اسم:

ساخت → فعل

نکته:

۱/۱- ریشه مضارع این فعل «nu» و ریشه ماضی آن «nâ» می‌باشد.

(باز کرد) dâq-âž / ož-nâ ماضی ساده.

۱/۲- این فعل در ترکیب با «dâq» همیشه به معنی «کردن» است اما به تنهایی در معنی «گذاشتن» به کار می‌رود.

۲- بیمته / be(y)-mot-e: ماضی، سوم شخص مفرد (عادت کرده، خو گرفته) از مصدر «emosâmun».

نکته:

۲/۱- این فعل ظاهراً با فعل «آمیختن» فارسی از یک ریشه است.

۲/۲- ریشه ماضی آن «mot» و ریشه مضارع آن «mos» می‌باشد.

بیت ۱۲- بریزیم (برژم) be-rež-em: مضارع التزامی، اول شخص جمع (بریزیم)، از مصدر «retâ:mun».

نکته: ریشه مضارع این فعل «rež» و ریشه ماضی آن «ret» است.

منابع

- ۱- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی. زبان پهلوی (ادبیات و دستور آن)، نشر معین، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲- برهان (محمدحسین بن خلف تبریزی)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶.
- ۳- تفضلی، احمد. اطلاعاتی درباره لهجهٔ پسین اصفهان، نامهٔ مینوی، تهران، ۱۳۵۱.
- ۴- جزئی، درویش عباس. نسخهٔ خطی دیوان، متعلق به احمد خاکسار.
- ۵- جزئی، درویش عباس. نسخهٔ خطی دیوان، متعلق به سید محمدحسین سجادی.
- ۶- جزئی، درویش عباس. نسخهٔ خطی دیوان، متعلق به ملا قنبرعلی حق شناس.
- ۷- زمردیان، رضا. «مقایسه‌ای از واژگانی میان پارسی باستان و پارسی دری»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، شمارهٔ ۸، ۱۳۷۱.
- ۸- طوسی، ادیب. «سه غزل اصفهانی از اوحدی مراغه‌ای»، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، سال پانزدهم، ۱۳۴۲.
- ۹- فره‌وشی، بهرام. «زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، شمارهٔ ۳، سال ۲۰، ۱۳۵۳.
- ۱۰- فره‌وشی، بهرام. «تحلیل سیستم فعل در لهجهٔ سده‌ای»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، شمارهٔ ۳، سال دهم، ۱۳۴۲.
- ۱۱- قیس رازی، شمس‌الدین محمد. المعجم فی معاییر اشعارالعجم، به تصحیح مدرس رضوی، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۰.
- ۱۲- کلباسی، ایران. فارسی اصفهانی، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
- ۱۳- کلباسی، ایران. گویش کلیمیان اصفهان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۴- کیا، صادق. راهنمای گردآوری گویش‌ها، انتشارات ادارهٔ فرهنگ عامهٔ مستوفی، تهران، ۱۳۴۰.
- ۱۵- مستوفی، حمدالله. نزهة القلوب، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، کتابخانهٔ طهوری، تهران، ۱۳۳۶.

۱۶- مکنزی، دیوید نیل. فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹.

۱۷- ناتل خانلری، پرویز. تاریخ زبان فارسی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی